

زبانِ تجدد

داریوش آشوری

با باز شدن پای قدرت‌های اروپایی به سرزمین‌های آسیایی، از جمله «ممالک محروسه‌ی ایران»، از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم میان شیوه‌ی گفتاری و نوشتاری سنتی عالمانه و فاضلانه -- که در آن قالب روابط قدرت امتیاز اجتماعی و سیاسی می‌بخشید-- و زبان فرانسه، در مقام زبان علم و فرهنگ، مدیریت اداری و، در کل، شیوه‌ی زندگانی مدرن، در ایران رابطه برقرار شد. از روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، برقراری رابطه‌ی پایدار با «دول خارجه» و پدید آمدن هسته‌ی دستگاه‌های اداری و انتظامی مدرن، به تقلید از مدل اروپایی، زبان منشیانه‌ی درباری رفته-رفته می‌بایست سبک دشوار و پرگویی مغلق کم‌مایه‌ی خود را رها کند و راه تقلید از زبان اداری فرانسه و دستگاه اصطلاحی آن را در پیش گیرد. این سیر با رشد و توسعه‌ی دستگاه اداری و نهادهای دولتی مدرن در دوران‌های سپسین شتاب گرفت. با پدید آمدن و توسعه‌ی وزارتخانه‌های امور خارجه و داخله و دستگاه‌های نظمی و بلدی و صحیه، و جز آن‌ها، میراث زبان منشیانه، کم-و-بیش با همان عادت‌های زبانی «فاخر» خود، می‌بایست خود را با نیازهای زبانی تازه سازگار کند. واژه‌های کهن می‌بایست بارهای معنایی تازه به خود بگیرند که از زبان فرانسه وام گرفته شده بود یا در همان قالب‌های زبان سنتی و عادت‌های آن، در همان قالب‌های صرفی و نحوی عربی یا عربی‌مآب، واژه‌هایی را جعل کنند که چه بسا به گوش هیچ عرب‌زبانی نخورده بود. آشنایی با اندیشه‌های «تجدد»، و به دنبال آن، انقلاب مشروطیت نیز عالمی از مفهوم‌های سیاسی را با خود آورد که سرراست از زبان فرانسه یا ناسرراست از راه ترکی عثمانی یا روسی به فارسی وارد شدند. از آن جمله، در بالاترین ساحت، مفهوم‌هایی مانند قانون اساسی، مجلس، حریت، و مشروطیت بود که، در جوار صدها واژه‌ی اداری و ارتشی و علمی و فنی دیگر، به این معنای مدرن در زبان فارسی پیشینه نداشتند.

از سوی دیگر، پیدایش نهادهای مدرن اداری، سیاسی، اقتصادی، قضایی، فرهنگی، آموزشی، ارتشی و پلیسی، و نیز تکنولوژی و همه‌گونه ابزارهای مدرن صنعتی برای ترابری و تولید و جز آن‌ها، سبب ورود صدها واژه‌ی فرانسوی به فارسی شد که برخی از آن‌ها در دوره‌های بعدی، از راه فرهنگستان زبان و جز آن، جانشین فارسی یافتند. رواج فرنگی‌مآبی و آشنایی با شیوه‌ی خوراک و پوشاک و ادب و آداب اجتماعی فرنگی‌مآب و رواج آن‌ها در ایران از راه مدرنگری آرام-آرام، و سپس شتابناک، صدها واژه‌ی مربوط به نام ابزارها و روش‌های آرایش، نام گونه‌های پوشاک و

ابزارها و شیوه‌های دوخت-و-دوز آن‌ها، نام خوراک‌ها و ابزارها و روش‌های پخت-و-پز آن‌ها، و واژگان رفتار اجتماعی تقلیدی درخور آن‌ها را وارد زبان فارسی کرد.^۱

بدینسان، با پیدایش و گسترش نهادهای مدرن، وام‌گیری معنا از راه ترجمه یا وام‌گیری واژه، به‌ویژه از زبان فرانسه، راهی ناگزیر برای گشودن زبان فارسی به روی جهان مدرن و زبان آن بود. در جوار وام‌گیری واژه‌های اداری، سیاسی، حقوقی، و ارتشی، علوم و فنون و ادبیات و هنر مدرن نیز-- که رفته-رفته به فضای این سوی جهان راه باز کرده بودند-- زبان ترجمه‌ای درخور خود را می‌طلبیدند. «تجدد» واژه‌ای است ترجمه‌ای برابر با *modernité* در زبان فرانسه که در دوران انقلاب مشروطه و دنباله‌های آن در ایران-- شاید، همچون بسیاری برابرنهاده‌های تازه، از راه زبان ترکی عثمانی-- باب می‌شود. آشنایی ایرانیان با تمدن مدرن اروپایی و «اخذ تمدن فرنگی» از راه زبان فرانسه دورانی را پدید می‌آورد که در آن بار معنایی صدها و چه‌بسا هزاران واژه‌ی تازه، و از نظر مفهومی ناآشنا، می‌بایست بر گرده‌ی زبان لخت و سنگلاخی و تیره-و-تار نوشتاری سنتی سوار شود. این یک دوران بزرگ چرخش زبانی است که کمابیش تا دوران بعدی چرخش زبانی، یعنی برپایی فرهنگستان در دوران رضاشاه، در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۱۰، ادامه دارد. زبان ترجمه‌ای این دوران را می‌توانیم «زبان دوران تجدد» بنامیم. بارهای معنایی واژگان مدرن زبان فرانسه در این جا-به-جایی زبانی و فرهنگی سرنوشت تازه‌ای می‌یابند.

زبان فرانسه‌ی مدرن که با آغاز انقلاب اندیشه در روزگار نو، از قرن هفدهم، زیر چیرگی اندیشه‌ی تحلیلی علمی و فلسفی نوینباد، و همچون ابزاری در خدمت آن، ساخته و پرداخته شده بود، زبان پیشاهنگ روشن‌اندیشی و روشمندی اندیشه‌ی «دکارتی» و سپس دوران «روشنگری» بود. اندیشه‌ورزان و نویسندگان می‌کوشیدند در این زبان ایده‌های خود را هرچه روشن‌تر بیان کنند و در قالب زبانی شفاف بریزند که با زبان گفتار فاصله‌ای چندان نداشته باشد. روشن‌اندیشی و روشن‌زبانی یکی از ارزش‌های اساسی چرخش از شیوه‌ی اندیشه و گفتار قرون وسطایی به شیوه‌ی اندیشه و گفتار مدرن است. اما بازگرد بار معنایی زبان دستاوردهای دنیای مدرن به جهانی «سنتی» با زبانی و عادت‌های نوشتاری‌ای آن‌چنانی-- که به نام «فضل و سواد» در هرچه تیره-و-تارتر کردن زبان می‌کوشید-- داستان دیگری است که برای فهم درست وضع کنونی زبانی خود می‌باید بیش از این‌ها به چند-و-چون آن ببیندیم.

یکی از جنبه‌های بسیار سترگ ضرورت پذیرش نهادهای مدرن سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و شیوه‌ی مدیریت مدرن جامعه، یعنی یک جا-به-جایی اساسی تاریخی، اهمیت بنیادینی است که نوشتار به زبان نثر می‌یابد. در نظام مدرن سیاسی، شامل مدیریت اداری، قضایی، و انتظامی، همه‌ی

کارهای رسمی، بنا به تعریف، می‌بایست «مطابق با قانون» و از راه یک نهاد باشد. و برای آن که جریان کارها بتواند پی‌گیری یا دوباره واریسی شود، «سوابق امر» می‌بایست به صورت رسمی نوشته یا «ثبت-و-ضبط» شود. به عبارت دیگر، به اصطلاح قدیم‌تر، می‌بایست «دُسیه» یا، به اصطلاح جدیدتر، «پرونده» داشته باشد. از این جهت، ساختن و پرداختن زبانی ترجمه‌ای هم برای دستگاه قانون‌گذاری و هم مجریان قانون ضروری بود. از سوی دیگر، شکل‌گیری و گسترش نظام آموزشی مدرن می‌بایست علوم و فنون مدرن را به جهانی ناآشنا با مفهومی‌های آن‌ها و زبان‌شان وارد کند.

اما، این گشایش و گسترش زبانی در مرحله‌های نخست، ناگزیر، همچنان در امتداد عرفِ دیرینه‌ی زبان نوشتاری به رسمِ منشیانه، ادیبانه، و علمایی بود که پایه‌ی دیرینه‌ی آن بر سنت «فضل و سواد» و طرد و خوارداشت «زبان عوام» تکیه داشت. ^{۱۱} این زبان نوشتاری، در عالم دیرینه‌ی خود، کاربرد محدودی در حوزه‌ی تاریخ‌نویسی و تذکره‌نویسی و برخی تفنن‌های ادبی و ذوق‌ورزی در نشر، و نیز نوشتن رساله‌های مذهبی و صوفیانه و گهگاه حکمت و فلسفه‌ی سنتی داشت. زبان فارسی «مثنوی» زبان عربی‌زده‌ی سخت و سنگینی بود که در گذر سده‌های دراز، کمابیش، از واژگان اصلی فارسی چیزی بیش از حرف‌های ربط و اضافه در آن نمانده بود. دستور زبان آن هم، به دست «فضلا»، زیر نفوذ دستور زبان عربی رفته بود. از نظر ساختار جمله نیز چه بسا زبان بی‌در-و-پیکر گنگ و تیره-و-تاری بود که کمتر جمله‌ای در آن سر-و-سامان روشن می‌یافت و درست در جای خود تمام می‌شد. بلکه دو-سه، و گاه چهار-پنج، جمله با بار سنگین واژه‌ها و ترکیب‌های قلبه‌ی عربی، یا «تلمیحات» ای از آن زبان، با لفت-و-لعب و درازگویی بی‌نهایت، توی دست و پای هم می‌پیچیدند. این زبان، اگرچه نام‌اش هنوز فارسی بود، در حقیقت، زبان دورگه‌ای بود بر ساخته از ترکیب دو زبان که یکی از آن دو، یعنی عربی، به عنوان، زبان «علم» و سواد، پیوسته دست‌بالا تری در آن پیدا می‌کرد. در این زبان ساختار اشتقاقی واژه‌های فارسی بکل فراموش شده بود و ساختار ترکیبی آن هم کمتر به یاد می‌آمد، زیرا واژه‌های عربی یا عربی‌مآب در زبان نوشتاری، با شدت و قدرت، جای آن‌ها را گرفته بودند. در برخی از متن‌های این زبان بر ساخته‌ی دورگه تا نود در صد واژه‌ها عربی ست یا عربی بر ساخته‌ی «فضلا». بسیاری واژه‌های «عربی» در این زبان فارسی هست که هیچ عربی آن‌ها را نمی‌شناسد یا معنای آن‌ها را، چنان که در این متن‌ها به کار رفته، نمی‌داند. این زبان بر ساخته‌ی نوشتاری با دوام و ریشه دواندن نزدیک به هزار ساله‌اش آنچنان در زمینه‌ی عادت‌های زبانی نشسته و، به‌ویژه در نوشتار، به «زبان طبیعی» بدل شده بود که ناگزیر در هنگام درگیری با جهان مدرن و زبان‌اش هنوز با قدرت تمام آن عادت‌ها را زورآور می‌کرد.

جای آن است از میان هزاران واژه‌ی اختراعی ترجمه‌ای از مشت‌ی از آن‌ها یادی نکنیم، که در صد و پنجاه ساله‌ی اخیر، از راه سر هم بندی میراث زبان قالبی منشپانه با وام‌گیری مفهوم‌ها از زبان فرانسه، ساخته و پرداخته شده اند. بسیاری از این‌ها هنوز در زبان نوشتاری و گفتاری جای گیر اند.

sans obstacle	بلامانع	sans doute	بلا تردید
sans délai	بلا تأخیر	inutile	لا فایده
sans interruption	بلا انقطاع	inimaginable	بلا تصور

پیشوند گونه‌ی عربی «بلا-»، در ترکیب‌های بالا، در این دوران چیرگی زبان ترجمه‌ای نقش بسیار کوشایی یافته و ده‌ها ترکیب از آن ساخته بودند، مانند: بلا فایده، بلا تشبیه، بلا تکلیف، بلا استفاده، بلا عوض، بلا محل، بلا منازع، بلا مدافع، بلا مالک، بلا متصدی، بلا مقدمه، بلا موجب. از جمله بر سر برخی واژه‌های فارسی نیز درآمده است، مانند بلاد رنگ. همین گونه است واژه‌هایی مانند غیر-، قابل-، عدم-، که به صورت معادل پیشوندها و پسوندها در واژه‌های فرانسه به کار می روند. نمونه‌هایی از آن‌ها:

inattendu	غیر مترقبه	manage	قابل اکل
et cetera	غیر ذلک	considérable	قابل ملاحظه
muet	غیر ملفوظ	utilisable	قابل استفاده
indirect	غیر محدود	démonstrable	قابل اثبات
illimité	غیر مستقیم	fiable	قابل اعتماد
imprévu	غیر متظره	acceptable	قابل قبول

همچنین، در زبان علمی و اداری، قابل اجرا، قابل امتداد، قابل احتراق، قابل اشتعال، قابل انبساط، قابل انعکاس، قابل توبیخ،...

و ترکیبی از غیر- و قابل- در نمونه‌های زیر:

incurable	غیر قابل علاج
indivisible	غیر قابل تقسیم
invisible	غیر قابل رؤیت

از این دست ترکیب در زبان ترجمه‌ای ما بسیار به کار می‌رود، مانند غیر قابل اجرا، غیر قابل ترجمه، غیر قابل باور، غیر قابل اکل، غیر قابل سکونت، ... و یا کاربرد «عدم» به صورت پیشوندگونه در برابر پیشوندهای نفی در فرانسه:

non-exécution	عدم اجرا	désobéissance	عدم اطاعت
indissolubilité	عدم انحلال	immobilité	عدم حرکت

از همین رده است، عدم امکان، عدم اعتماد، عدم اشتها، عدم توافق، عدم توجه، عدم رضایت، عدم رعایت، عدم وجود،...

همچنین صدها واژه‌ی دیگر ترجمه‌ای از این دست، که مشتق از خروارشان این‌ها استⁱⁱ:

inconsciemment	لاعن شعور	allié	مؤتلفه
susmentionné	فوق‌الاشعار	animé	ذیروح
inimaginable	فوق‌التصور	cruel	قسی‌القلب
subsister	امرار معاش	malheureusement	مع‌الأسف
colonies	مستملکات	cependant	معذلک
prochainement	عقرب	fixe	مقطوع/مقطوعاً
imminent	قریب‌الوقوع	satisfait	مقضى‌المرام
loin	مستبعد	merveilleux	محیر‌العقول
émancipé	مطلق‌العنان	acrobatie	عملیات محیر‌العقول
envié	مغبوط	extraordinaire	فوق‌العاده
informé	مستحضر	unique	منحصر به فرد
efficace	شدید‌الاثیر	dans l'ensemble	من حیث‌المجموع

یکی از اثرهای این گونه ساخت-و-سازها از لغت‌مایه‌های عربی با بار مفهومی وام‌گرفته از زبان فرانسه رواج بی‌اندازه‌ی ساختارهای قیدی با تنوین است. «بسیاری از قیده‌های تنوین‌دار در زمان ما تحت تأثیر ترجمه ساخته یا رایج شده اند که قبلاً در عربی هم مورد استعمال چندانی نداشته است.»^{iv} مشتق از آن‌ها:

profondément	عمیقاً
directement	مستقیماً
certainement	مطمئناً

nécessairement	لزوماً
complètement	کاملاً
sommairement	مجملاً (همچنین، تلخیصاً) ^v

و از این مقوله است: استثنائاً، منطقی، مشترکاً، احتمالاً، اضطراراً، افواهاً، تلویحاً...^{vi}
از میراث‌های دیگر این زبان ترجمه‌ای رواج آویزان کردن زایدیهایی مانند «بطور...» بر سر اسم‌ها و صفت‌ها برای ساختن صورت‌های قیدی در فارسی ست، که به صورت یک بیماری کهنه در فرهنگ‌های دوزبانه پایداری می‌کند. چند نمونه:

allégoriquement	بطور کنایه
mystérieusement	بطور مرموزی
efficacement	بطور شدید الاثر
allégoriquement	بطور کنایه و استعاره

اگر امروز، برای مثال، در یک فرهنگ دوزبانه‌ی فرانسه-فارسی یا انگلیسی-فارسی در برابر **violemment** یا **violently** برابر نهاده‌ی بطور/ به طرز خشونت‌آمیزی، و صدها نمونه‌ی دیگر مانند آن، را می‌بینیم، میراث زبان این دوران به اصطلاح «تجدد» است. کاربرد فراوان ضمیرهای مُشارالیه، مشارالیها، و مشارالیهم، و مانند آن‌ها در برابر معادل‌های فرانسه‌ی آن‌ها در نامه‌نگاری‌های اداری و نوشته‌های دیگر، نیز از ویژگی‌های زبان ترجمه‌ای این دوران است. از جمله ناخوشی‌های زبان فارسی در این دوران فراوانی کاربرد فعل‌های ترکیبی جعلی از نوع «مورد چیزی (مرحمت/غضب/اذیت و آزار/تصویب/حمایت/حمله/تهاجم/استهزاء/مخالفت/اعتراض/خطاب/افترا/ضرب و شتم/انزجار/...)» قرار گرفتن یا قرار دادن است که بخش عمده‌ی آن‌ها میراث همین زبان ترجمه‌ای جعلی ست، زیر نفوذ ساختار فعل‌های عبارتی «پاسیو» زبان فرانسه، و دنباله‌ی آن در روزگار ما، از راه همان گونه فعل‌ها، در زبان انگلیسی.

آنچه برای مثال آوردیم مشتق است از خروار هزاران واژه و عبارت ترجمه‌ای به سبک زبان منشیانه و «فاضلان» برپایه‌ی عادت‌ها و روش‌های نوشتاری دیرینه، که از راه گزارش‌نویسی و نامه‌نویسی اداری، آموزش دبیرستانی و دانشگاهی، ترجمه‌ی کتاب‌های علمی و ادبی، و مطبوعات قالب‌های خود را در ذهن‌های ما جا انداخته است. اثرگذاری ساختمان جمله‌بندی زبان فرانسه (و اکنون زبان انگلیسی) از همان راه‌ها نیازمند مطالعه‌ی دیگری ست.

باری، هر فارسی‌زبانی با کمی ذوق و سواد ادبی می‌تواند حس کند که بسیاری از آنچه مثال آوردیم (و نیز آنچه نیاوردیم) چه جانشین‌های کوتاه و ساده و پاکیزه و روشنی در فارسی دارند که زبان «فاضلان» آن‌ها را از قلمرو زبان نوشتاری بیرون انداخته است. برای مثال، امروزه کمتر کسی حس می‌کند که واژه‌هایی مانند «غیر مترقبه» یا «غیر منتظره»-- که هر روز در رادیو و تلویزیون و مطبوعات به گوش و چشم‌مان می‌خورد-- و از قلم «فضل و سواد» تراوش کرده، واژه‌های فلاپی ناهنجاری هستند که جای واژه‌ی درست، اصیل، ساده، و روشن ناگهانی را گرفته و، بنا به عادت، در زبان رسانه‌ای هر روز تکرار می‌شود. این بیماری زبان نوشتاری-- و اکنون رسانه‌ای در کل-- ناگزیر زبان گفتاری را نیز آلوده کرده است. همچنان که «بلانقطاع» جای واژه‌ی درست و شفاف یکسره را گرفته، و «غیر قابل علاج» جای درمان نشانی و درمان‌ناپذیر را، و «منحصر به فرد» جای یکتا و بی‌همتا را، و، مسخره‌تر و بی‌معناتر از همه، «عدم وجود» جای نبود را، و صدها مثال دیگر. این دستگاه واژگانی سخت و سنگین و ناهنجار در قالب شیوه‌ی نگارشی‌ای ناهموار و بی‌سامان، از راه سازو-کار عادت، آنچنان پاره‌ای از زبان «طبیعی» ما شده است که هرگاه بخواهیم واژه‌ی تازه‌ای را که دارای بار مفهومی تازه‌ای است به فارسی ترجمه کنیم، این قالب‌ها ناگزیر خود را به ذهن زورآور می‌کنند. چنان که شصت-هفتاد سال پیش که خواستیم، برای مثال، **non-violence** و **non-violent** را ترجمه کنیم، به همان قالب‌های سنگواره‌ای نازای ناهنجار، آن‌ها را به «عدم خشونت» و «غیر خشونت‌آمیز» ترجمه کردیم. و تازگی‌ها به یاد آورده‌ایم که آن‌ها را می‌توان به قالب ترکیبی و اشتقاقی درست و استوار فارسی به بی‌خشونت‌ی یا خشونت‌پرهیزی، و بی‌خشونت یا خشونت‌پرهیز برگردانیم. در دوران‌های سپسین گرایش و روش نشانند واژه‌های اصلی فارسی به جای این‌ها با ایستادگی‌های سخت رو به رو بوده، زیرا با آن عادت‌های نوشتاری سازگار نبوده است.

اگرچه عادت‌های نوشتاری آن زبان ترجمه‌ای گنگ پُریچ-و-تاب و شلختگی‌های آن، هنوز گریبان زبان نوشتاری فارسی را یکسره رها نکرده، روند برگرداندن زبان فارسی بر پایه‌ی ساختار دستوری و مایه‌ی واژگانی بومی خود-- که به‌ویژه در شعر فارسی در امان مانده بود-- و کاهش شکاف و حشتناک زبان گفتار و نوشتار با آغاز شکل‌گیری دولت-ملت مدرن در ایران از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم و سپس با اوج‌گیری ناسیونالیسم ایرانی، از دوران انقلاب مشروطه و به‌ویژه در دوران پادشاهی رضاشاه، روندی بازگشت‌ناپذیر شده است. بر اساس همین روند و چرخش زبانی است که در همین سال‌های نزدیک آموخته‌ایم که مشتق‌های نوساخته از واژه‌های فارسی، مانند گفتمان و چیدمان، را بپذیریم یا بیاموزیم که، برای مثال، به جای «تقلیل دادن» می‌توان فعل زیبا و صرف شدنی «فروکاستن» را زنده کرد و

reduction/réduction را در زبانمایه‌ی فلسفی به «فروکاست» ترجمه کرد و مشتق‌های آن را از همین مایه ساخت. و بسیاری چیزهای دیگر. بر روی هم می‌توان گفت که سیاست رسمی نشانیدن واژه‌های عربی به جای فارسی و عربی‌مآب کردن نثر فارسی، چنان که سند تاریخی به قلم ابوالفضل بیهقی نشان می‌دهد (نگاه کنید به پانویس شماره‌ی ۲)، عمری نزدیک به هزار سال دارد. اما این دوران با برپایی فرهنگستان یکم در دوران رضاشاه به پایان می‌رسد. اگرچه حرکت به سوی ساده‌سازی و روشن‌سازی زبان در جهت کارکردهای مدرن ادبی، سیاسی، فکری، و در کل، نوشتاری مدرن، از نیمه‌های سده‌ی نوزدهم آغاز شده و نویسندگانی مانند آخوندزاده، میرزاآقاخان، و ملکم پیشاهنگان آگاه آن بودند، بازگرداندن زبان فارسی بر پایه‌ی خود و واژه‌سازی بر اساس ساختار اصلی و لغت‌مایه‌ی فارسی با فرهنگستان یکم به سیاست رسمی بدل شد و با زور دولت به زبان اداری، علمی، و مطبوعاتی راه باز کرد. به این ترتیب، دوران چرخش زبانی دیگری آغاز شد.

ⁱ فهرست بالا-بلندی از صدها واژه‌ی فرانسوی در فارسی را می‌توان در دانشنامه‌ی اینترنتی ویکیپدیا ذیل «فهرست وام‌واژه‌های فرانسوی در فارسی» یافت. مشتق از آن‌ها این‌ها ست:

آسانسور، آلیاژ، آمپول، املت، باسن، بتون، بلیت، بیسکویت، پاکت، پالتو، پریز، پلاک، پماد، پوتین، پودر، پوره، پونز، پیک نیک، تابلو، تراس، تراخم، نمبر، تیراژ، تور، تیپ، خاویار، دکتر، دلچجان، دوجین، دوش، دیپلم، دیکته، رژ، رژیم، رفوزه، رگل، رله، روبان، زیگزاگ، ژن، ساردین، سالاد، سانسور، سرامیک، سرنگ، سرویس، سری، سزارین، سوس، سلول، سمینار، سودا، سوسیس، سیلو، سن، سنا، سندیکا، سیفون، سیمان، شانس، شوسه، شوفاز، شیک، شیمی، صابون، فامیل، فر، فلاسک، فلش، فیله، فیبر، فیش، فیلسوف، فیوز، کائوچو، کابل، کادر، کادو، کارت، کارتن، کافه، کامیون، کاموا، کپسول، کت، کتلت، کراوات، کرس، کلاس، کلوب، کلیشه، کمپ، کمپرس، کمپوت، کمد، کمپته، کنتور، کنسرو، کنسول، کنکور، کنگره، کودتا، کوپن، کوپه، کوسن، گاراژ، گارد، گاز، گارسون، گریس، گیشه، گیومه، لاستیک، لامپ، لیسانس، لیست، لیموناد، مات، مارش، ماساژ، ماسک، مبل، مغازه، موکت، مامان، ماتیک، ماشین، ماتو، مایو، مبل، متر، مدال، مرسی، موزائیک، موزه، مین، مینیاتور، نفت، نمره، واریس، وازلین، وافور، واگن، ویتزین، ویرگول، هاشور، هال، هالتر، هورا.

ⁱⁱ ریشه‌ی تاریخی این داستان، یعنی زورچپان کردن واژه‌های عربی در فارسی به صورت سیاست رسمی، با پیشینه‌ای هزار ساله را می‌باید در آن سند تاریخی به قلم ابوالفضل بیهقی جست که در آن، به صورت بخشنامه‌ی اداری، به «دبیران» دستور داده می‌شود که چه‌گونه، در رسائل دیوانی، به جای واژه‌های فارسی واژه‌های عربی را بنشانند و حتا به جای واژه‌های عربی ساده و آشنا واژه‌های دشوارتر و ناآشنا‌تر عربی را. در این باره، نک: پارس‌نغز، گردآورده‌ی علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۰. همچنین، داریوش آشوری، *بازاندیشی زبان فارسی*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۶-۱۸.

ⁱⁱⁱ مرجع این برابرنهادها دو فرهنگ زیر است:

مرتضی معلم، فرهنگ کامل جدید فارسی-فرانسه، ۲ مجلد، تهران، (چاپ سوم) ۱۳۶۲.

امیر جلال‌الدین غفاری، فرهنگ غفاری، ۸ مجلد، تهران، ۱۳۳۶.

^{iv} خسرو فرشیدورد، فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۶، ص ۲۴۲.

^v این واژه‌های «فارسی»، تا آن جا که امکان واریسی آن‌ها بر اساس منابع در دسترس (لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ‌سختن) بوده است، واژه‌های برساخته‌ی دوران تجدد اند. اما امکان دارد که برخی از آن‌ها پیشینه‌ی کاربرد دیرینه‌تر نیز داشته باشند.

^{vi} برای فهرست بالابندی از این گونه قیده‌های تنوین‌دار ترجمه‌ای نکه فرشیدورد، همان، صص--۲۴۲
۲۴۶. وی همچنین فهرستی از اسم‌ها (صص ۱۶۹-۱۴۹) و صفت‌های (صص ۲۴۱-۲۲۷) ترجمه‌ای در فارسی به دست داده است. از جمله «دست‌آورد»‌های این گونه قید سازی چسباندن تنوین عربی به واژه‌های فارسی و همچنین فرنگی ست، مانند زباناً، خواهشاً، تلفناً، تلگرافاً، و در زبان «بچه‌های کنفدراسیون» در اروپا و امریکا، گاهاً، بخشاً.